

## صاعقه آشوب در نظم کهنه امپریالیستی است که در خاورمیانه بر زمین میخورد!

«فراخوان جمعی علیه "نظم نوین" تحمیلی بر خاورمیانه» چه می گوید؟

سمیه کارگر، ژیلانوشه

توضیح: این نوشته یک ماه پیش در بررسی انتقادی «فراخوان جمعی علیه "نظم نوین" تحمیلی بر خاورمیانه» تهیه شد. اما، سلسله رخدادهای سریع در خاورمیانه ما را بر آن داشت تا این بیانیه را بر بستر اوضاع کلان تر و درازمدت تری بررسی کنیم که وقایع خاورمیانه یک نقطه عطف از آن است. شاخص اوضاع، آشوب در نظم کهنه امپریالیستی است که بعد از جنگ جهانی دوم و بر اساس نتایج آن، بر جهان تحمیل شد. سرچشمه این آشوب هیچ نیست بجز حدت یابی بی سابقه تضاد اساسی سیستم سرمایه داری (تضاد میان تولید اجتماعی ثروت توسط میلیاردها انسان و تصاحب و کنترل خصوصی آن). اوضاعی است که در بطن آن هم خطرات بزرگ برای آینده هست و هم فرصت های بی سابقه برای رهایی بشریت و کره زمین از اسارت سیستم سرمایه داری.

مقدمه

اتفاقات بی سابقه ای در جهان در جریان است که خاورمیانه، نقطه اشتعال آن است. در این جا، هر روز شاهد جهش های تب آلود در شقاوت و افزایش بی سابقه رنج انسان ها هستیم. آهن پاره های آدمخوار با فشار دگمه ای در یک چشم بر هم زدن شهرها را نابود و هزاران انسان را کشته و میلیون ها نفر را بی خانمان و بی معیشت و در حال فرار از جهنم جنگ می کنند و ترامپ، برگزیده فاشیست امپریالیسم آمریکا، وعده جهنم سوزان تری را به خاورمیانه می دهد.<sup>1</sup> این است سرنوشت بشر در نظام اجتماعی سرمایه داری امپریالیستی.

دور جدید جنگ های امپریالیسم آمریکا علیه مردم خاورمیانه، پژواک این اوضاع بی سابقه جهانی است. اگر از ظاهر جنگ های در هم بر هم در لبنان و سوریه، با بازیگران دولتی و نیابتی مختلف و برهم کنش آنها فراتر برویم، یک فرآیند جهانی را می بینیم که رقابت مرگبار میان قدرت های امپریالیستی، مسیر جنگ های مرگبارتر و گسترده تر را باز می کند و هر یک می توانند چکاننده یک جنگ جهانی شوند. به دلایل تاریخی مختلف، خاورمیانه تبدیل به یکی از نقاط تمرکز آن شده است. عروج فاشیسم در آمریکا و دیگر رخدادهای مهم در جهان، مانند جنگ اوکراین و نسل کشی در غزه و رقابت میان قدرت های امپریالیستی (یک طرف آمریکا و متحدین فعلی اش در اروپا و طرف دیگر روسیه و چین که فعلاً متحد هستند) و جنگ محتمل اسرائیل/آمریکا با ایران همه تشنجات مرگبار سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی هستند. سیستمی که از یک طرف، بر مافوق استثمار میلیاردها انسان و غارت محیط زیست بنا شده و از طرف دیگر، قدرت های بزرگ امپریالیستی، بر سر سهمشان از این خوان یغما سر جنگ دارند و ضرورت وجودی هر یک در پیروز شدن در این جنگ است. بر بستر این جنگ، شمشیرهای ستم گری و سرکوب گری را برای در انقیاد نگاه داشتن برده های سیستم، از رو می بندند. این است ماهیت نظام سرمایه داری امپریالیستی که هرگز تغییر نکرده و تا زمانی که هست تغییر نخواهد کرد. زیرا سوخت و سازش این است.

خاورمیانه، صحنه رقابت های پنهان و آشکار و جنایت های بی بدیل خواهد بود: نه فقط از سوی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل بلکه همچنین امپریالیست های چین و روسیه و امپریالیست های اروپایی. ظهور یک تعادل صلح آمیز در خاورمیانه غیر ممکن است. تحلیل هایی از این دست که «اکنون شاهد دنیای چند قطبی» هستیم و آمریکا باید دست از «یکجانبه گری» بردارد، یاوه گویی های جمهوری اسلامی و «محور مقاومت» آن است. آمریکا نمی تواند «دنیای چند قطبی» را قبول کند و امپریالیست های تازه نفس روسیه و چین هم در موقعیت قبول معامله با هدف تداوم سیطره هشتاد ساله آمریکا بر خاورمیانه و به تبع آن در جهان نیستند. خاورمیانه و مشخصاً ایران از سیل های عمده امپریالیسم آمریکای فاشیست برای تحکیم هژمونی دیرینه آمریکا در خاورمیانه است. از دل چنین اوضاعی است که باید آینده ای بنیاداً متفاوت را برای مردم خاورمیانه و تمام جهان بیرون بکشیم و این امر، دخالتگری آگاهانه و نقشه مندی را از همین امروز، با هدف باز کردن راهی دیگر می طلبد.

خطرناک تر از این اوضاع، وجود توهومات خطرناک، و کوتاه بودن دیدگاه های رایج در میان مردمی است که اولین قربانیان آن خواهند بود. هنگامی که کلید این روند با آغاز نسل کشی در غزه زده شد، در ایران، احساس وجد و سرور به بسیاری از مردم دست داد که حتا شامل عده ای از زندانیان سیاسی بود. بیانیه «مسئولیت ما در برابر رنج دیگری» از سوی 9 تن از زندانیان سیاسی اوین<sup>2</sup> می نویسد: «اینجا در زندان، در میان زندانیان سیاسی، هستند افرادی که سال گذشته جان خود را برای خواست آزادی و رفع تبعیض به خطر انداختند، اما اکنون در مواجهه با نسل کشی فلسطینیان در جنگی تماماً ناعادلانه از سوی دولت اسرائیل می گویند: "کاش بیشتر هم بکشد"، "کاش کار را با یک بمب اتم یکسره کند تا دنیا یک نفس راحت بکشد". برخی حتی می گویند: "کاش سر مار را در تهران بزنند". فقط می توان گفت بیچاره مردمی که برای اسارت خویش، برای نابودی خویش بجنگند.»<sup>3</sup>

این وضعیت به همه روشنفکران دلسوز و با شرف مردم نهیب می زند که سازش با سلطه شیوه تفکر تجربه گرایانه ساده خطرناک است زیرا مانع از آن می شود که مردم ریشه های اوضاع نکبت و رنج و فلاکت خودشان و اکثریت مردم جهان و ارتباط این ها با یکدیگر را ببینند. دیدن قوای محرکه واقعی این اوضاع در سوخت و ساز و کارکردهای نظام اقتصادی اجتماعی سرمایه داری جهانی، و به تبع آن، دیدن ارتباط رخدادهای مهم ایران و خاورمیانه و جهان، به اندازه آب و هوا برای همه ما حیاتی و مایع آگاهی ضروری در این بزنگاه

ترامپ در سوشال تروث: «اگر گروگانها تا پیش از ۲۰ ژانویه ۲۰۲۵، یعنی تاریخی که من با افتخار مقام ریاست جمهوری ایالات متحده را بر عهده می گیرم،<sup>1</sup> آزاد نشوند، جهنمی در خاورمیانه به پا خواهد شد، و کسانی که این جنایات را علیه بشریت مرتکب شدند تنبیه خواهند شد.»

آنیسا اسداللهی، رضا شهابی، کیوان مهتدی، گلرخ ابرایی، آرش جوهری، مازیار سینژاد، امید مصیر، مهران رئوف، و فواد فتحی<sup>2</sup>

<sup>3</sup> «بیانیه 9 تن از زندانیان سیاسی در اوین: مسئولیت ما در برابر رنج دیگری» در رادیو زمانه آبان 1402

خطر است. اما، به طرز اسفناکی از عرصه روشنفکری هم غایب است چه برسد در میان عامه مردم و جوانان پیشرویی که در صف اول خیزش های چند سال اخیر بودند. ما نیاز به فراگیر کردن یک آگاهی اجتماعی ماتریالیستی داریم که دیدن ربط ارگانیک و سیستمی نسل کشی غزه به جنگ اوکراین؛ جهمی که امپریالیسم آمریکا از بعد از جنگ جهانی دوم در ایران و خاورمیانه تحمیل کرد به رشد و گسترش طاعون وار بنیادگرایی اسلامی در این منطقه؛ و ربط همه اینها به ده ها میلیون مهاجر که از جنگ های کنگو و سودان و افغانستان و سوریه و عراق و از دست رژیم های سرکوب در ایران و گواتمالا و نابودی محیط زیست شان فرار می کنند تا جایی سرپناهی بیابند؛... و ربط تلفن های هوشمند و لپ تاپ ها و استارلینک ایلان ماسک به کار کودکان 5 ساله در معادن کوبالت کنگو و ربط «مقاومت» موشکی و هسته ای سپاه پاسداران به عملکردش در خونین کردن نزارهای ماهشهر در آبان 98 و کور کردن جوانان در خیزش ژینا را به روشنی ببینند.

این اوضاع و وظیفه روشنفکران دلسوز مردم را یک میلیون بار خطرتر کرده و باز کردن راه انقلاب را تبدیل به امری عاجل و حیاتی می کند. در پرتوی این اوضاع نگاهی انتقادی ولی رفیقانه به بیانیه «فراخوان جمعی علیه "نظم تحمیلی" در خاورمیانه»<sup>4</sup> (از این پس به اختصار، «بیانیه نظم نوین») خواهیم کرد.

### سکوت آزردهنده و شیوه تفکر

«بیانیه نظم نوین» متفاوت از سکوت آزار دهنده روشنفکران مترقی ایران به نسل کشی در غزه است (به طور مثال، سکوت روشنفکران ادبی در مورد سانسور نویسندگان فلسطینی در نمایشگاه کتاب فرانکفورت در اکتبر 2023). در واقع، تلاش «بیانیه» در متوجه کردن روشنفکران به وظیفه شان در موضع گیری علیه نسل کشی در غزه و دور جدید جنایت های امپریالیسم آمریکا (با تکیه بر بازوی نظامی اش اسرائیل) در خاورمیانه و تاکید بر این که نه تنها علیه مردم این منطقه بلکه علیه کل بشریت و سیاره زمین می باشد، قابل تقدیر است. در حالی که، سکوتش در مورد جمهوری جنایت و اعدام در ایران، آزردهنده است. آن هم پس از خیزش ژینا و پس از «کارزار سه شنبه های نه به اعدام» در اعتراض به اعدام های گسترده روزانه در کشور و پس از استفاده بی شرمانه جمهوری اسلامی از آمل مردم فلسطین به عنوان کارت بازی در نیل به اهداف واپسگرای خود. این را نیز باید بگوییم که با دیدن اسامی برخی از امضاء کنندگان حیرت کردیم! زیرا، آنان را رفقای می دانیم که پس از نزدیک به نیم قرن درگیر بودن در صحنه سیاسی خاورمیانه و به ویژه ایران در 46 سال گذشته، باید بهتر از این ها می دانستند!

در هر حال، در بررسی کنونی، ما به این «سکوت» که به درستی مورد نقد بسیار نیز قرار گرفته خواهیم پرداخت. چون می خواهیم بر شیوه تفکری تمرکز کنیم که افرادی را با وجود داشتن موضع ضدیت با جنایت های امپریالیست های آمریکایی و اسرائیلی، دچار چنین خطای جدی می کند. در واقع، بیانیه، به واسطه استدلال های پسااستعماری<sup>5</sup> (پست کلنیالیستی) پایه های ضد امپریالیسم خود را نیز سست کرده است و بدتر از آن، تلویحاً یک راه ارتجاعی را به عنوان «واپسین دیوار دفاعی باقی مانده» جهت مقاومت در مقابل امپریالیسم و جنایتهاش پیش می گذارد -- از جنسی که اسلام گرایان از جمله حماس و جمهوری اسلامی آن را نمایندگی می کنند. دفاع از اسلام گرایی همواره از ثابت های بخش مهمی از جریان های پسااستعماری بوده است.

### رابطه امپریالیسم و دولت های مرتجع

شیوه تفکر غیر علمی این دوستان، در همان ملاحظه چند سطری که بعداً اضافه کرده اند، فشرده شده است. در توضیح این که چرا «به مسائل داخلی» نپرداخته اند، می نویسند، «برای ایستادگی در برابر هرگونه توجیه و زمینه سازی دخالت خارجی در اختلافات و مبارزات سیاسی درون مرزهای ایران -- که تصمیم گیری درباره آن تنها و تنها با مردم ایران است و نامربوط به مخاطبان نهایی این فراخوان- به مسائل داخلی نپرداختیم.»

روش و رویکردی که بر مبنای نتایج احتمالی و مصلحت های سیاسی، واقعیت ها را تمام قد بیان نمی کند بسیار مضر است. این را می دانیم. نگاه قسمی به سیستمی که جهانی است و زوم کردن روی پایه ای «خاص» مانع از آن می شود که دوستان درک کنند «اختلافات و مبارزات سیاسی درون مرزهای ایران» عمدتاً تحت تاثیر دینامیک های عرصه بین المللی شکل می گیرند و فقط تا آن جا «داخلی» اند که یک روند جهانی از منشور «داخلی» رد شده و صحنه را شکل می دهد. این ها به همان اندازه «داخلی» اند که شیوه تفکر پسااستعماری این دوستان و شیوه تفکر کمونیستی علمی ما، فارغ از این که در کدام جغرافیا نشو و نما یافته اند.

4 سایت رادیو زمانه. فراخوان جمعی: علیه «نظم نوین» تحمیلی بر خاورمیانه. 23 مهر 1403

5 تشریح نظریه پسااستعمار به اختصار کار سختی است. به طور خلاصه می توان گفت، پیوند زدن است میان پست مدرنیسم رواج یافته در چند دهه گذشته در میان روشنفکران غرب و به تبع آن در میان روشنفکران ایران و نظریه های ضد استعماری امثال ادوارد سعید و فانون که از طریق این پیوند زدن، «به روز» شده است. سیاست «هویتی» نقش بسیار مهمی در شکل گیری و تولید انواع گفتمان های پسااستعماری دارد و مهمتر این که، حرکت سرمایه در جهان تغییرات مهم به وجود می آورد، و بر ترکیب طبقاتی کشورهای گوناگون تاثیر می گذارد، جا به جایی های بزرگ در دموگرافی و مرزهای فکری و فرهنگی هر منطقه و کشور ایجاد می کند و ... دائماً «پدیدارهای» گوناگون تولید می کند، و همین امر نظریه پردازان پسااستعماری را وادار می کند لایه های جدید به نظریه شان اضافه کنند. پسااستعمار نحله «مارکسیستی» هم دارد که تلاش می کند این حوزه را گسترش داده و با ایجاد «نقاط» های مختلف (مثلاً بین هویت ملی و وجود سلسله مراتب طبقاتی در هر ملت) به اصطلاح نظریه پسااستعماری مارکسیستی تولید کند. ادوارد سعید و فرانتس فانون را می توان از بنیان گذاران نظریه پسااستعمار دانست. در ایران، شریعتی خود را همراستا با آن می دانست و بر مبنای آن «بازگشت به خویش» را نظریه پردازی کرد و منبع تئوریک مهمی برای بنیادگرایان اسلام شیعه به وجود آورد. ادوارد سعید و فانون خدمات مهمی به فهم ابعاد فرهنگی سلطه استعماری کردند. اما، هیچ یک از آنها خود را بر علم جامعه که توسط مارکس کشف و بنیان گذاری شده است نکردند و در واقع میان خود و این علم فاصله بزرگی گذاشتند.

تفاوت کیفی گذاشتن بین امپریالیست ها و دولت های کشورهای سرمایه داری وابسته، همواره معضل مهمی برای روشنفکران دموکرات و ملی گرا بوده است. به قول مارکس، فرق میان روشنفکر دموکرات و دکاندار در آن است که اولی در حوزه فکری افق کوتاهی دارد و دومی در حیات مادی. ورود امپریالیسم به کشورهای «جنوب جهانی» یا «جهان سوم» مترادف است با تولید و بازتولید یک طبقه حاکمه معین بر مبنای یک ساختار اقتصادی-اجتماعی معین. امپریالیسم، بدون تکیه بر یک طبقه حاکمه و دولت «بومی» هرگز نمی تواند قوانین استثمار و فوق استثمار سرمایه داری را در این کشورها اعمال و طبقات تحت ستم و استثمار را سرکوب کند و این طبقه استثمارگر «بومی» بدون این که بند نافش به سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی متصل باشد، بازتولید نمی شود و نمی تواند دولت دیکتاتوری طبقاتی اش را سازمان دهد.

سیستم سرمایه داری امپریالیستی، سیستم چند لایه پیچیده ای است که هر چند لایه هایش با هم برخورد یا تداخل می کنند اما همه بخشی از سوخت و ساز آن هستند. سیستمی است که هم می تواند اسراییل را تولید کند و هم جمهوری اسلامی و حماس و حزب الله را. این سیستمی است که می تواند جنبش اسلامی احرار الشام را تروریست بخواند و هم زمان آن را از چرخ گوشت آکادمی نظامی اش گذرانده و تبدیل به یک ارتش مدرن کند.

### استعمار، پسا استعمار و امپریالیسم

«بیبانیه» می گوید: «ایجاد بحران های پیاپی در منطقه رمز موفقیت این پروژه ای استعماری دیرینه در خاورمیانه بوده است. پیداست مهم ترین پیامد سیاسی این نظم کهن ویرانگر این است که سودای «ایدئولوژی صهیونیستی» نه تنها مسئله یهودیان را حل نکرده، که به مسئله فلسطینیان و مردمان منطقه استحاله یافته است...». باز هم تاکید میکنیم که مسئله فلسطین و استعمار اسراییل، صرفاً مسئله ای استعماری نیست و ریشه این استعمار هم «ایدئولوژی صهیونیستی» نیست! ساختن اسراییل (با ویژگی استعمار سکنانگزیین) مانند باقی دولت سازی ها و مرز کشی های امپریالیستی در بعد از جنگ جهانی اول و دوم در خاورمیانه، برخاسته از نیازهای سیستم سرمایه داری امپریالیستی بوده است. هدف، تحمیل و تثبیت سلطه سیاسی و جغرافیائی امپریالیسم آمریکا بر خاورمیانه، به عنوان فاتح جنگ امپریالیستی دوم بود.

ما با یک سیستم سرمایه داری جهانی مواجهیم و تقسیم آن به «شرق» و «غرب» فرهنگی یک نظریه پدیدارشناسانه است که منطبق بر واقعیت نیست. پیکربندی طبقاتی در عصری که سرمایه داری جهانی شده، چنین شکلی را به خود گرفته است و یک تبارز آن، شکاف میان ملل امپریالیستی و ملل تحت سلطه امپریالیسم است؛ شکافی که نقش استراتژیک در انباشت سودآور سرمایه دارد.

ندیدن بنیان های سرمایه داری سیستم امپریالیستی، باعث می شود که امپریالیسم به استعمار کهنه تقلیل داده شود؛ به یک قدرت «خارجی» که کشوری را اشغال کرده و مانع از «استقلال» آن می شود. استعمار کهنه نسبت به نظام اقتصادی اجتماعی حاکم در کشورهای تحت استعمار، نسبتاً «خارجی» بود. اما امپریالیسم، مرحله ای از سرمایه داری است که کشورهای استثمارگر سابق و امپریالیست امروز، تمام ساختارها و روابط کشورهای تحت سلطه خود را با صدور سرمایه، زیر و رو کرده و آن ها را به طور تبعی در اقتصاد جهانی سرمایه داری ادغام کرده اند. به طور مشخص، امپریالیسم در ایران، اساساً یک دشمن «داخلی» است و نه «خارجی» -- و در هیچ نقطه از تاریخ ایران مدرن (که کلیت ساختار اقتصادی-اجتماعی اش و موقعیت اش در خاورمیانه، از تولیدات همین امپریالیسم است) از این چارچوب و بستر امپریالیستی گسستی صورت نگرفته است. در واقع، سال های پس از ضد انقلاب سال 1357 فرآیند مهمی در ادغام هرچه عمیق تر ایران در نظام سرمایه داری امپریالیستی جهان بوده است.

بند 4 «بیبانیه» شماری از وقایع سیاسی مهم در دوره پس از جنگ جهانی دوم را که تاریخ این منطقه را علامت گذاری کرده اند، بر می شمارد؛ بدون آن که این رخدادها مهم و سیاست های «غرب» را به کارکرد و خصلت سرمایه داری امپریالیستی مرتبط کند. گویی یک مشت استعمارچی «غربی» بر مبنای تعصبات ضد «شرقی» دست به این اعمال زده اند. دوستان: واقعیت خاورمیانه و مرزکشی هایش را با نظریه «اورینتالیسم» ادوار سعید<sup>6</sup> و نظریه های ضد استعماری فراننتس فانون<sup>7</sup> یا به روز شده آنها نمی توان فهمید! تئوری لنین

<sup>6</sup> «اورینتالیسم» یا شرق شناسی عنوان کتاب مهم ادوارد سعید است (1978). ادوارد سعید، مدافع سرسخت آزادی فلسطین بود و همواره با شجاعت علیه امپریالیسم و استعمار اسراییل سخن می گفت. او در فهم ابعاد فرهنگی سلطه استعماری خدمات مهمی کرده است. سعید روش پژوهش گران و سلطه گران غرب استعمارگر را در تصویری که از شرق به عنوان موجودی عقب مانده می دهد به چالش می کشد. غرب با تعریف خود به عنوان عقلانی و پیشرفته و متمدن خود را در تضاد با شرق غیرعقلانی، عقب افتاده و خرافاتی می دید. سعید این دوقطبی را به وجود آوردن یک رابطه سلطه گر و تحت سلطه می دید. با این وصف، سعید کاری به فراماسیون های اقتصادی- اجتماعی و ترکیب طبقاتی در کشورهای «شرق» قبل از استعمار و بعد از استعمار و در عصر سرمایه داری امپریالیسم ندارد. وی در معرفت شناسی ایده آلستی پسااستعمار سهیم است و به آن کمک کرده است.

<sup>7</sup> فراننتس فانون (Frantz Fanon) روانپزشک و نظریه پرداز ملی گرای تأثیرگذاری از سرزمین مستعمره مارتینیک در کارائیب بود که به خاطر نوشته هایش در مورد استعمار و تبعات آن برای مردم بومی در جوامع مستعمره شهرت دارد. وی بیشتر بر تأثیرات روانی استعمار کار کرده است. او در مورد نقش خشونت در تعالی بخشیدن به انسان مستعمره شده نوشته است و مقدار زیادی به روان شناسی تکیه کرده است. فانون به شدت منتقد رویکرد امپریالیستی حزب کمونیست فرانسه به مستعمره های فرانسه بود و در مقابل آن حزب، یک گرایش شورشگری انقلابی را نمایندگی می کرد. اما تئوری اش اشتباه بود. ملی گرایان سیاه در آمریکا از او حمایت می کنند. به طور مثال، کورنل وست که از مانوئسه دون و باب آواکیان در یک رده با فانون و دیگر انقلابیون ملی گرا دفاع می کند. در حالی که میان مانو و باب آواکیان از یک سو و فانون و دیگر انقلابیون ملی گرا، شکاف بزرگ در زمینه جهان بینی و روش و رویکرد وجود دارد. در آثار فانون هرگز نه تحلیلی از شیوه تولیدی سرمایه داری که سرچشمه استعمار و امپریالیسم است می توان دید و نه برنامه اقتصادی اجتماعی برای گسست از استعمار و امپریالیسم. در دهه شصت میلادی بسیاری از روشنفکران ملی گرا، برای این که هم «رادیکال» باشند و هم فاصله بگذارند بین خودشان با مارکسیسمی که توسط مانوئسه دون در زمینه راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تکامل یافته بود، به فانون استناد می جستند. در کتاب، دوزخیان زمین، فانون بر نیاز به استفاده از خشونت در

(«امپریالیسم، آخرین مرحله سرمایه داری») در درک قوای محرکه سرمایه داری امپریالیستی و اثراتش بر کلیت جهان (و حتا محیط زیست کره زمین)، بر ترکیب طبقاتی در کشورهای امپریالیستی و کشورهای «جهان سوم» تعیین کننده است. و برای درک عمیق تر واقعیت این سیستم و راه رهایی از آن، لازم است تکاملات بیشتر تئوری لنین در کتاب «آمریکا در سراسر» (به قلم ریموند لوتا) را دنبال کرد. عصر امپریالیسم، عصر انقلاب های پرولتری هم هست. در واقع، خاورمیانه و جهان کنونی، حاصل جدال میان این دو قطب نیز بوده است. به طور مشخص، از درون جنگ های امپریالیستی اول و دوم، دو انقلاب کمونیستی سر بلند کردند (انقلاب روسیه 1917-1954 و انقلاب چین 1949-1976) که متأسفانه دوستان «بیانیه» آن ها را نادیده گرفته اند در حالی که این دو انقلاب و همچنین شکست آنها در نتیجه احیای سرمایه داری، تاثیرات مثبت و منفی تعیین کننده بر جنبش های ضد استعماری جهان داشتند.

«بیانیه» صحبت از آن می کند که هر بار «رویای نظم نوین» به سراغ استعمارگران آمده است در «واکنش به دستاوردهای جنبش های مردمی در منطقه» بوده است. مثلاً، کودتای بریتانیا و آمریکا علیه مصدق در ایران در سال 1953. اینجا نیز، مواجه با دو مشکل هستیم. از یک طرف، واقعیت های تاریخی تکه پاره بیان شده است. به طور مثال، ترس از انقلاب کمونیستی در ایران عامل عمده ای در این کودتا بود و به همین علت، اسلام گرایان ایران به سرکردگی آیت الله کاشانی با کودتای آمریکا-بریتانیا همراهی کردند. از طرف دیگر، رقابت های درون امپریالیستی، که به نوبه خودش از سوخت و ساز سرمایه داری سرچشمه می گیرد، نادیده گرفته می شود. به یک کلام، همان طور که در بالا نشان دادیم، صف آرای ها بر مبنای «استعمارگران» در مقابل «دستاوردهای جنبش های مردمی» شکل نگرفته اند. (باز هم شما را دعوت می کنیم به کتاب «آمریکا در سراسر» رجوع کنید: به ویژه به فصل دوم آن که ارتباط رخدادهای سیاسی مهم و کارکرد سیستم سرمایه داری امپریالیسم را نشان می دهد.)

این «بیانیه» موضعی در مورد خصلت طبقاتی نیروهای درگیر در جنگ ها و مقاومت ها و کودتاها نمی گیرد یا به قصد آن را مبهم می گذارد تا به تصویر خودساخته اش، «غرب استعمارگر» در واکنش به «شرق مردمی» مشروعیت بدهد. گویی در کشورهای این منطقه (از جمله در کشورهای عرب) دولت های طبقات بزرگ ملاکان و سرمایه داران و غرب استعمارگر دو پدیده بنیاداً بی ارتباط هستند یا «مقاومت عرب» دارای خصلت و محتوای طبقاتی قابل تشخیص و تعریف نیست. این تفسیر از تاریخ جوامع طبقاتی خاورمیانه، تقلیل گرایانه و لاجرم تحریف آمیز است که خواه ناخواه راهگشا و توجیه گر سیاست اتحاد با نیروهای سیاسی ارتجاعی و دولت های ارتجاعی است.

### اسلام گرایان خوب و بد!

بند 5 «بیانیه» القاعده، وهابيون، طالبان و داعش (حتماً امروز «جنبش اسلامی احرار الشام» در سوریه) را «اقلیت های بنیادگرای اسلامی» می خواند و اخوان المسلمین و حماس و حزب الله را «مدل های مقاومت اسلامی» که: «در وضعیت فعلی و افسین دیوار دفاعی باقی مانده را برابر دست اندازی صهیونیست ها تشکیل داده اند، در سرزمین های اشغالی و ورای آن.»

این نوع تمایزگذاری «هویتی» و اصالت دادن به «مقاومت» فارغ از آن که محتوای سیاسی و اجتماعی اش چیست، بدتر از بیهوده است و مضافاً، واقعیت های زندگی به طرز عریانی بی اعتبارش کرده است. اما در این بند نکته مهم دیگری سر می کشد که باید به آن توجه کرد. احتمالاً، «بیانیه» به دلایل مصلحت سیاسی موقعیتی، «جمهوری اسلامی» را در رده «مدل های مقاومت اسلامی» نگذاشته است. در حالی که طبق منطق استدلالی «بیانیه»، جمهوری اسلامی در سطور نانوشتی در رده «مدل های مقاومت اسلامی» است که «در وضعیت فعلی و افسین دیوار دفاعی باقی مانده را ...!» آیا این دوستان، با نگاه به جنگ محتمل میان اسرائیل و جمهوری اسلامی، به طور تلویحی، بیراهه چسبیدن به این «واپسین دیوار دفاعی» را پیش می گذارند؟ ما انتظار پاسخ صریح داریم. توجه کنید که برخی ایدئولوگ های جمهوری اسلامی هم تلاش می کنند برای چنین بیراهه ای پایه بسازند. به طور مثال، محمد مرنندی<sup>8</sup> استاد دانشگاه تهران، در مصاحبه با یک کانال یوتیوبی می گوید، بعد از هفت اکتبر، اتفاق مهمی در میان دانشجویانش افتاد و کسانی که قبلاً گرایش غربی

مبارزات ضد استعماری تاکید می کند. در این جا نیز، در زمینه استفاده از خشونت تفاوت برجسته با مائوتسه دون داشت. زیرا، مائوتسه دون، هدف جنگ انقلابی را سرنگون کردن دیکتاتوری طبقات حاکم در هر کشور و قطع دست امپریالیست ها و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و کشور سوسیالیستی می دانست. مائوتسه دون استعمار و امپریالیسم را از سرمایه داری جدا نمی کرد و این مبارزه را بر اساس تحلیل طبقاتی از دوستان و دشمنان انقلاب که هم طبقات استثمارگر بومی هستند و هم استعمارگران خارجی پیش می برد. و هدف نهایی این مبارزه را استقرار سوسیالیسم و در نهایت یک جامعه جهانی کمونیستی می دانست. در حالی که قانون بیشتر به آزادسازی هویت و کرامت انسان های مستعمره از تحقیر و سلطه استعمارگران می اندیشید. در حالی که این تحقیر نیز به نوبه خود، بخشی از رونمای یک سیستم اقتصادی-اجتماعی و سیاسی-ایدئولوژیک معین است. مائوتسه دون با تکیه بر علم مارکسیسم، قادر به دیدن این رابطه ها بود. وی و دیگر رهبران مائوتیست حزب کمونیست چین، خود رها سازی توده های تحت ستم و استثمار کارگر را در گرو کسب آگاهی سیاسی در مورد کلیت سیستمی که بر تمایزات طبقاتی و روابط تولیدی که تمایزات طبقاتی لازمه شان است و روابط اجتماعی ستم گرانه (مانند ستم ملی و ستم بر زنان و ستم نژادی و استعماری و انواع ستم های دیگر را) و افکاری که بر این روابط تولیدی استثمارگرانه و تمایزات طبقاتی منطبق هستند، می دانستند.

<sup>8</sup> محمد مرنندی، عضو هیات علمی دانشکده زبان ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران و رئیس گروه مطالعات آمریکای شمالی «دانشکده مطالعات جهان» و تمرکز کارش بر روی مرکز مطالعات پسااستعماری با تمرکز بر نقد «اورینتالیسم» و ترویج آرای ادوارد سعید و دیگران است. جان باز «دفاع مقدس» است و در تلویزیون های الجزیره و بی بی سی و غیره ظاهر شده و اوضاع سیاسی خاورمیانه را از نقطه نظر جمهوری اسلامی به عنوان «رژیم ضد امپریالیستی منطقه و محور مقاومت در مقابل استعمار غرب»، تجزیه و تحلیل می کند.

داشتند الان می گویند، «استاد شما راست می گفتید!» وی با «سعه صدر» توضیح می دهد که تقصیر اینها نیست که گرایش غربی داشتند، «تفکرشان توسط اورینتالیسم شکل داده شده است و باید اورینتالیسم را کنار بزنیم».

قبلاً توضیح دادیم که نظریه پسااستعماری هیچ سنخیتی با واقعیت این جوامع و راه رهایی واقعی از خفقان امپریالیستی را ندارد. این نظریه به علت ضدیت اش با درک علمی مارکسیستی از جامعه و راه مقاومت واقعی در مقابل امپریالیسم، توسط مرتجعین حاکم در ایران هم مورد استفاده قرار می گیرد. تفاوت بنیادین هست میان «مقاومتی» که در داخل چارچوبه های سیستم طبقاتی با افکار تولید شده توسط آن انجام می شود و با مقاومت انقلابی برای سرنگون کردن کلیت این ساختار و استقرار یک قدرت طبقاتی و نظام اقتصادی اجتماعی بنیاداً متفاوت از آن.

### فلسطین، سرزمینی مانند دیگر سرزمین ها با ساختار طبقاتی

در بند ششم «بیانیه» می خوانیم: «برخلاف روایت های غالب شده ای که فلسطین پیش از استقرار دولت اسرائیل را بیابانی تهی از مظاهر تمدن، و واکنش ساکنان بومی را انفعال و پذیرش صرف می نمایاند، فلسطینیان در اقصای گوناگون، از روزنامه نویس های طبقه ای متوسط تا کارگران و دهقانان، شیوه های مختلف مقاومت را آزموده اند...».

درست است که فلسطین، سرزمین خالی نبود. اما فلسطین نه تنها «مردم» ساکن داشت بلکه این مردم به طبقات مختلف تقسیم می شدند و تاریخ مقاومت فلسطین در مقابل استعمار بریتانیا و اسرائیل، با رهبری طبقات زمیندار و بورژوا رقم خورده است. منظورمان این نیست که متشاه طبقاتی افرادی که در هر دوره، مقاومت را رهبری می کردند، از قشرهای ملاک و سرمایه دار بود که البته از آنها هم بود. اما، سیاست ها و افق اجتماعی ای که این رهبران داشتند، به وای افق و منافع طبقات استثمارگر نمی رفت. به این جهت، لاجرم تاریخ این مقاومت، تاریخ سازش با انواع دولت های ارتجاعی و قدرت های امپریالیستی است. جنبه مهمی از جنبش مقاومت فلسطین چه در شکل سکولار ملی (و چپ ملی) یا اسلام گرا، اتحاد با دولت های ارتجاعی بوده است با این توجیه که مردم فلسطین حامی ندارند و باید از «هر کسی کمک بگیرند». پنهان کردن این روند سازش و خیانت و علت العال آن، کمکی به رهایی فلسطین از استعمار و امپریالیسم نمی کند.

همین بند از «بیانیه» ادعای دیگری در مورد تاریخ مقاومت فلسطین میکند تا راه را برای مترقی و مردمی جلوه دادن حماس باز کند. «بیانیه» می نویسد: «هفتم اکتبر سال گذشته را باید در پس زمینه ای این تاریخ پررنج مقاومت در برابر تعدی گری های عیان به حقوق بنیادین این مردم فهمید. تاریخ دهه ها از مودن انواع مقاومت های مدنی، حقوقی-بین المللی، مذاکره گرا، سپس سنگ انداز و نهایتاً مسلحانه و متوسل به خشونت برای پایان دادن به اختناق زندگی کش. ادبیات فلسطینی موثق ترین بایگانی چنین تجربه ای است.»

در این جا، مجال جمع بندی از تاریخ مقاومت فلسطین نیست. زیرا، موضوعی است که به نوبه خود یکی از فصول بسیار مهم تاریخ معاصر خاورمیانه است. پدر مقاومت مسلحانه فلسطین عرفات بود که صهیونیستها و امپریالیستها و اسلام گرایان ایران و فلسطین به یک اندازه از او منتفر بودند. زمانی که سازمان آزادیبخش فلسطین سر بلند کرد، جبهات گوناگونی در نقاط مختلف جهان درست شده بود که مبارزه مسلحانه می کردند اما هدفشان انجام یک انقلاب اجتماعی نبود بلکه می خواستند از مبارزه مسلحانه بعنوان اهرم فشار استفاده کنند و با جلب پشتیبانی یکی از قدرتهای امپریالیستی در مقابله با امپریالیست دیگر (که در فضای آن زمان، جلب نظر شوروی در ضدیت با آمریکا بود) به قدرت برسند.

اگر بخواهیم به طور مختصر، خصلت عمده مقاومت سیاسی و جنگ های مقاومت فلسطین را بیان کنیم (که باز تاکید می کنیم، به نوبه خودش نیاز به نوشته ای مفصل تر دارد) باید بگوییم که یک جنبه جلوه گر می شود: تکیه حداقلی بر برانگیختن آگاهی توده های فلسطین و کشورهای عرب (و همچنین، یهودیان که آماج اصلی ایدئولوژی فاشیستی صهیونیستی هستند) و تکیه حداکثری بر شکاف میان دولت های عرب و اسرائیل. حماس هم با همین رویکرد پیش رفت با این تفاوت که ظرفیت شورشگری توده های مردم را از طریق تزیق تاریک اندیشی دینی و بازتعریف و تحریف دیندارانه خصلت استعماری/امپریالیستی ستم بر ملت فلسطین، بیشتر از پیش تهی کرد و علاوه بر تلاش جهت فعال کردن شکاف میان دولت های ارتجاعی عرب با اسرائیل، «مقاومت» خود را بر روی فعال کردن شکاف میان اسرائیل و جمهوری اسلامی و گروه های نیابتی اش استوار کرد.

### حماس راه حل نیست

اسلام گرایی یک جواب منسوخ است به یک نظام منسوخ. و در این جا منظور از منسوخ آن است که عمر هر دو نظام اقتصادی-اجتماعی و سیاسی-ایدئولوژیک که توسط اسلام گرایان و امپریالیست ها نمایندگی می شود، به سر آمده است و هر تلاشی برای تحمیل آنها فقط فاجعه بار می آورد. در واقع گسترش نفوذ «بدیل» اسلام گرایی در میان محرومین خاورمیانه، مدیون نحوه توسعه سیستم سرمایه داری امپریالیستی در کشورهای این منطقه است. رشد گلوبالیزه سرمایه داری روش زندگی گذشته مردم را در هم شکسته اما جای آن چیز با ثبات و معتبری به آنان نداده است. باورهای کهنه که قطعیت و تسلی می داد جای خود را به باور دیگری که مستحکم تر، معنا دار و اخلاقی و شرافتمندانه باشد نداده است. میلیارد ها انسان در بیرون دروازه های مدرنیسم پوشالی، در روستاها و زاغه ها در حال پوسیدن هستند. در سراسر خاورمیانه و وای آن، بیرحمی ها رگونه اسرائیل علیه فلسطینی ها و حملات و تهدیدهای دائم علیه همسایه هایش که از حمایت بی دریغ آمریکا برخوردار است به مردم یادآوری می کند که قدرت های امپریالیستی و نظام آن و ارزش هایشان هیچ چیزی ندارند که به مردم بدهند. اسلام گرایان از انواع گوناگون (از جمهوری اسلامی تا طالبان و داعش) از این پوسیدگی است که برای آرمان های منسوخ شان، مشروعیت دست و پا می کنند.

رخداد تعیین کننده ای که میدان را برای اسلام گرایان باز گذاشت، احیای سرمایه داری در چین در سال 1976 بود که شکست موج اول انقلاب های کمونیستی قرن بیستم را رقم زد و به دنبال آن، جنبش کمونیستی در سراسر جهان به شدت تضعیف شد. عوامل دیگر مانند شکست ناسیونالیسم عرب، کارزار طولانی سرویس های امنیتی ایالات متحده و دیگر قدرت های غربی و اسرائیل در خفه کردن و درهم شکستن جریان های انقلابی و سکولار در کشورهای عربی، از جمله آماج قرار دادن روشنفکران سکولار فلسطینی به عنوان تروریست، از عوامل دیگری بود که راهگشای نفوذیابی اسلام گرایان شد. همین سرویس های امنیتی، نقش مهمی در حمایت و تقویت سازمان های اسلامی، از جمله حماس، داشتند. اما، حماس نه به این علت که از سوی سرویس های امنیتی اسرائیل تقویت شده است؛ بلکه به خاطر برنامه و افق اجتماعی اش، یک نیروی ارتجاعی است و به لحاظ ماهوی هیچ تفاوتی با رژیم شیخ قطر و خامنه ای و اردوغان ندارد. عده ای از روشنفکران پسااستعمار سعی می کنند با تفاسیر فرانتس فانونی عملیات 7 اکتبر حماس را به عنوان نیاز «انسان تحقیر شده تحت استعمار به خودباوری» مقبول جلوه دهند. اما این ها بیهوده های ایده آلیستی است که هیچ ربطی با واقعیت ندارد.

### قطب بندی مضر و منحط سیاسی

وضع موجود با تمام شرارت هایش، در بطن خود امکان و پتانسیل رهایی از سیستمی که سرچشمه این شرارت هاست را دارد. اما، برای به فعل در آوردن این پتانسیل باید کاری کرد. در گام اول باید قطب بندی های سیاسی مضر را برهم زد و قطب بندی سیاسی ای به وجود آورد که راهگشای تبدیل این پتانسیل به واقعیت باشد. تضاد میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا، همواره منبع تولید گنجی در میان مردم و در میان قشر روشنفکران و جریان های سیاسی مختلف، در مورد ماهیت جمهوری اسلامی و ماهیت امپریالیسم آمریکا بوده است. به طوری که عده ای، جمهوری اسلامی را به عنوان دیوار «مقاومت» در مقابل ستمگری امپریالیستی دیده اند و عده ای دیگر، امپریالیسم آمریکا و دیگر قدرت های امپریالیستی غربی را توزیع کننده «دموکراسی» و منبع «آزادی و رفاه». دو سوی این قطب بندی در مقاطع مختلف به لحاظ وزنی که در میان توده های مردم و همچنین روشنفکران و فعالین سیاسی داشته اند، در نوسان بوده است. مشخصاً، در جریان خیزش ژینا و حتا پیش از آن، امید بستن به «دموکراسی غربی» برای خلاص شدن از جمهوری اسلامی گرایش قدرتمندی نه فقط در میان توده های خشمگین بلکه در میان فعالان حقوق بشر و جنبش های اجتماعی مختلف بود (در این جا، جریان های ارتجاعی سازمان یافته و وابسته به امپریالیسم آمریکا مانند پهلو-چی ها را کنار می گذاریم). با شروع نسل کشی در غزه و حملات اسرائیل به نیروهای اسلام گرای حزب الله در لبنان، شاهد آن هستیم که در میان مردم عادی عده زیادی حامی اسرائیل و آمریکا و خواهان «حمله به ایران» هستند و در طرف دیگر، در میان دانشجویان و روشنفکران دموکرات جامعه، گرایش به اتحاد با «مقاومت ضد امپریالیستی» حماس در غزه و حزب الله در لبنان وزنه بیشتری یافته است (در اینجا جریان ارتجاعی سازمان یافته «محور مقاومت» متحد جمهوری اسلامی و امپریالیسم روسیه را کنار می گذاریم). به یک کلام، هم امپریالیست ها و هم جمهوری اسلامی در میان روشنفکران یا فکرسازان جامعه، یارگیری می کنند. نتیجه اش به وجود آمدن قطب بندی یا صف آرای سیاسی ای است که به شدت علیه منافع اکثریت مردم از هر قشر و طبقه ای و آینده ای است که بسیاری از روشنفکران دموکرات از جمله کسانی که «بیانیه» را امضاء کرده اند، آرزوی رسیدن به آن را دارند.

بیش از ۱۰۰ سال است که سلطه بر ایران عمیقاً در تار و پود امپریالیسم جهانی تنیده شده است و هر رژیمی که در این چارچوب به قدرت رسیده است، فارغ از این که کدام قدرت امپریالیستی یا کدام بلوک امپریالیستی، سرپرست اش بوده، ماهیت و عملکردی ارتجاعی داشته است. هرگز نباید گذاشت که ستیز میان امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی، این واقعیت را پنهان کند. در تمام دوره پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا در همه رخدادهای سیاسی که شکل دهنده اوضاع ایران بوده است، دخالت داشت. کودتای 28 مرداد 1332 را همه می دانند. اما، آمریکا نقش مهمی در نابود شدن خیزش انقلابی ۱۳۵۷ علیه رژیم شاه و باز کردن راه برای سلطه ضد انقلاب اسلامی نیز داشت. سال ۱۳۵۷ و با اوج گیری مبارزات سیاسی علیه رژیم شاه، امپریالیسم آمریکا همراه با سه کشور صنعتی غرب بریتانیا، فرانسه و آلمان غربی در ۷ ژانویه ۱۹۷۹، راه را برای قدرت گیری بنیادگرایان اسلامی به رهبری خمینی باز کردند و این ها هم به نوبه خود، فوراً دست به کار شدند و حمام خون از همه قشرهای به پا خاسته جامعه، از زنان و کارگران و دهقانان و روشنفکران و خلق های عرب و کرد و ترکمن و ... به راه انداختند. این تاریخ را همه می دانند. جمهوری اسلامی، نه تنها هیچ گسستی از سیستم سرمایه داری جهانی نکرد بلکه ایران را هرچه عمیق تر در آن ادغام کرد و به طور روزافزون، خود را به عنوان دولت طبقه سرمایه داران کلان وابسته به سیستم سرمایه داری جهانی مستقر کرد و تحکیم بخشید. با وجود این ها، هرگز برای آمریکا قابل قبول نبود که جمهوری اسلامی مشروعیت خود را از طریق «ضدیت» با آمریکا کسب کند، به تقویت نیروهای بنیادگرای شیعه در کشورهای وابسته به آمریکا بپردازد و به ویژه اسرائیل را که پایگاه نظامی عمده آمریکا در منطقه بود، به عنوان «غاصب سرزمین های اسلامی» آماج قرار دهد و بالاخره این که در ده سال گذشته، به سمت اتحاد با دو قدرت امپریالیستی چین و روسیه برود. نه جنگ نسل کشی غزه ریشه در ایدئولوژی «صهیونیستی» دارد و نه جنگ احتمالی اسرائیل و جمهوری اسلامی، ریشه در تخاصم میان مردم خاورمیانه با دولت «غاصب» اسرائیل. همه این ها، ریشه در این سیستم جهانی دارند.

با درک این واقعیت ها، می توان یک مبارزه ضد جنگ را با صفتی گسترده به وجود آورد که در عین آنکه آماج اصلی اش افشای امپریالیسم آمریکا به عنوان محرک اصلی این جنگ هاست، اما ذره ای امتیاز به جمهوری اسلامی و متحدین اش به ویژه امپریالیست های روسیه و چین، در جنگ افروزی هایشان ندهد و خواهان توقف هرگونه تحرکات جنگی جمهوری اسلامی در منطقه باشد. در این چارچوب، باید با همه نیروهای سیاسی و مشخصاً جوانان مستاصل از ستم و استثمار جمهوری اسلامی کار کرد که وارد چارچوب این جنگ های ارتجاعی نشوند. زیرا، از درون این چارچوب ها ذره ای رهایی به دست نخواهد آمد. باید به نیروهای مترقی بیدارباش داد که عملگر ایانه وارد چارچوب جنگ های جاری در خاورمیانه نشوند زیرا این جنگ ها دینامیک های خود را دارند و فائق آمدن بر این دینامیک ها، در شرایط شنا کردن در درون آنها، غیرممکن است و حتا یک نیروی به شدت مترقی و مردمی را به سرعت عوض می کند. این ادعای ما نیست. بلکه، دیدن واقعیت هایی است که دیگر عریان اند و چندان هم در اعماق جاری نیستند. به طور مثال، به این

واقعیت بنگریم که در چند سال گذشته، ارتش آمریکا که در سوریه و در نزدیکی کوبانی مستقر است، نیروهای ی.پ.گ در روژناوا را تعلیم و تسلیح کرده است و اکنون در حال استفاده از آنان در معادلات و معاملات خود با رژیم ترکیه است. این ها، نیروهایی هستند که باید ستون فقرات انقلاب های سوسیالیستی در منطقه باشند. ولی تحت رهبری خط های پراگماتیستی و خیالی، وارد چارچوبه هایی می شوند که توسط قدرت های امپریالیستی تعیین می شود و این عین خون ریزی سیاسی از پیکر مردمان این منطقه است.

وقتی جنگی رخ می دهد هیچ کس نمی تواند از آن کنار بماند. این واضح است. اما، به معنای آن نیست که باید دنباله چیه یکی از طرفین سازمان یافته جنگ شد. می توان و باید، اتحاد گسترده ای علیه جنگ های امپریالیستی در خاورمیانه، بدون ذره ای سازش با بازیگران این جنگ ها ایجاد کرد و به همه مرتجعین خارج از حکومت، از جمله سلطنت طلبان و طرفداران ترامپ و طرفداران حمله اسرائیل به ایران، نشان داد که هرگز اجازه نخواهیم داد دو قطبی مسموم جمهوری اسلامی/محورمقاومت/روسیه/چین از یک طرف و آمریکا/اسرائیل/پهلوی از طرف دیگر جهت آینده تحولات را در ایران تعیین کند.

ما کمونیست های انقلابی در اتحادیهایی با این کیفیت شرکت کرده و به سازمان یافتن آن یاری خواهیم رساند و مصمم هستیم که همراه با روشنفکران با شرف و مردمی، به توده های مردم یاری برسانیم تا با چنین افقی در مقابل جنایت هایی که در شرف وقوع است، روی پا بایستند. علاوه بر این، در این کار نیز، هدفی که قطب نمای ماست، انجام انقلابی است که بالاخره سیستم سرمایه داری را تمام کرده و جمهوری سوسیالیستی نوین را به جای آن مستقر کند.

امکان پذیر بودن این مسیر، از خود واقعیت نشات می گیرد که تضادها و معضلات و بحران های سیستم به ما می دهد. برای ما کمونیست های انقلابی به لحاظ علمی اثبات شده است که فقط با یک نیروی سازمان یافته حزبی با برنامه و افق و استراتژی مناسب با این هدف و اوضاع خاص می توان این مسیر را ساخت. در این مختصر، شما را ارجاع می دهیم به «برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران» و «پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» (حزب کمونیست ایران (م. ل. م) که بر مبنای کمونیسم نوین تکامل یافته توسط باب آوکیان تبیین شده اند، و همچنین «استراتژی راه انقلاب در ایران» (سندی در حال بازبینی).

تمام خاورمیانه دیگ جوشان تضادها است. وضعیت جاری پر از خطرات اکستریم برای مردم و موانع بزرگ در مقابل انقلاب است. اما این وضعیت همچنین مملو از مشکلات بزرگ برای امپریالیست ها و تمام طبقات حاکمه فعلی و آن هایی است که در صف انتظار برای تبدیل شدن به طبقه حاکمه آتی ایستاده اند. سوال این نیست که آیا اوضاع سخت تر خواهد شد یا نه. سوال این است که نتیجه اش چه خواهد بود. بر مبنای دیدن واقعیت ها و درک تنها بدیل مثبت است که می توان و باید نیروهای پیشرو را که در ابتدا اندک هستند به حرکت درآورد و سازماندهی کرد و با تکیه بر نیروهای اندک، شمار عظیم تری از مردم را به حرکت درآورد. سرنگون کردن جمهوری اسلامی، بخش ارگانتیک از این مسیر است.